

## زرستون؛ بانو و ایزدبانو

### آزبده مقدم<sup>۱</sup>

استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران  
(از ۱۱۷ ص تا ۱۳۰)  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۷/۱۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۲۰

### چکیده

«زرستون»، بانویی که نامش در کنار نام خواهرش «بیستون» در کتاب پهلوی *ایادگار زیریران* آمده، دختر ارجاسپ شاه هیونان و از تبار ایرانیست. انتخاب این نام برای بانویی از خاندان شاهی درک معنا و اهمیت آن نزد ایرانیان و ایرانی‌تباران را ضروری می‌نماید. بررسی مفهوم واژه «زرستون»، «جایگاه (پشتیبانی) زر/روشنی) زرین (او که با پرتوی زرین می‌درخشد)» رد پای ایزدبانویی را آشکار می‌کند که ویژگی‌هایش با ایزدبانوی «سپیده دم» هندواروپایی همخوانی دارد: نماد پیش از تاریخی پرتوی خورشید، گرما و آتش، شیرینی و دلنشینی و نیز ناظر بر ازدواج، باروری، زایش و خویشکاری همسری و مادری در دوران تاریخی. در ایران او را در چهره «اوشه اوستایی» می‌توان بازشناخت. همچون بسیاری دیگر از مفاهیم کهن، می‌توان انتظار داشت که «زرستون» نیز با نمادهای چندگانه‌اش خود را در زوایای گوناگون فرهنگ ایرانی جلوه‌گر نموده، به حیاتش ادامه داده باشد. بازشناخت برخی از این نمورها هدف این مقاله است.

**واژه‌های کلیدی:** زرستون، ایزدبانوی سپیده دم، اوشه، اساطیر هندواروپایی، ایادگار زیریران

## ۱- مقدمه

کتاب پهلوی / یادگار زریران دربردارنده نام دو دخت شاه هیونان، «زرستون» و «بیستون» است.<sup>۱</sup> کاربرد این دو نام حداقل برای اعضای خاندان شاهی اشاره به جایگاه والا و بار فرهنگی ژرف آنها دارد. امروزه واژه «زرستون» گرچه بسیار کمیاب، اما هنوز در قالب نام خاص برای زنان زنده است، اما با توجه جایگاه بلند خاستگاهش، لازم است در دیگر زوایای فرهنگ ایرانی نیز شناسایی شود.

به موازات واژه *baga-stāna\**، صورت بازسازی شده «بیستون» در دوران باستان، «زرستون/Zaristūn» را که در واقع می‌باید گونه گویشی \* «زرستان» باشد، می‌توان تحول یافته از *Zari-stāna\** دانست. حال باید دید واژه «زرستون» بر بنیاد کدام معیار به عنوان نام زنان برگزیده شده است؟ بدین منظور لازم است مفهوم لغوی، پیشینه فرهنگی و باورهای مرتبط با این نام روشن شوند.

جزء «زر» در واژه «زرستون» در قالب *zari-/zairi-* «زر، زرین» و *zaraniia-* «زر» در واژه‌های متعددی در اوستا وجود داشته، معنای «زر، زرین» در آنها عاری از ابهام است (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۷۸، ۱۶۸۰). برابر جنوب غربی *zaraniia-* اوستایی در واژه پارسی باستان *daraniya-* «زر» و همچنین در ترکیب *dāraniya-kara-* «زرگر» دیده می‌شود (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۰). اما آنچه می‌تواند به درک بهتر معنای «زرستون» یاری کند توجه به بنیادی‌ترین پیام نهفته در این جزء است، یعنی «درخشش و نور» و هرآنچه می‌تواند با آن در پیوند باشد.

پژوهش پیش روی به بررسی ساختواژه، سابقه فرهنگی و همچنین ردیابی «زرستون» در فرهنگ جاری ایران می‌پردازد و در این ساختار فاقد پیشینه پژوهشی است.

## ۲- زرستون

با توجه به نخستین معنای واژه «بیستون»، «جایگاه بگ»،<sup>۲</sup> «زرستون/Zaristūn» با پسوند باستانی *-stāna-* می‌تواند «جایگاه (روشنی) زرین (/ او که (با پرتوی) زرین می-درخشد)» باشد. مفهوم «جایگاه» برای ستون را باید با دقت بیشتری نگریم و به دیگر

۱. برای خوانش تردیدآمیز «زرستون/Zaristūn» رک ماهیار نوایی ۱۳۷۴: ۱۷۳ و نیز بند ۷۱.

۲. برای تحلیل واژه «بیستون» از دیدگاه‌های گوناگون نک مقدم، ۱۳۹۵.

زوايای معنایی این واژه نیز توجه داشت. مفاهیم «ردیف؛ دسته، گروه» برای ستون (برای مثال در «ستون نظامی») یا «پشتیبان، تکیه‌گاه» (در «ستون سقف؛ ستون فقرات») الهام‌بخش‌اند. «زرستون» را می‌توان «زر-پشتیبان» یا «پشتیبانی (شده/شونده) توسط زر» نیز درک کرد، کما اینکه آنجا که خدا هیوط می‌کند و حضور دارد، قلمرویی نیرومند و تحت حمایت و پشتیبانی اوست و خود ضامن و پناه پناهنده‌اش (نک زرستون در نام‌جای‌ها).<sup>۱</sup> از طرف دیگر، برای یافتن منبع الهام جزء نخست این نام لازم است بنیادی‌ترین مفهوم نهفته در آن مورد توجه قرار گیرد: «درخشان با پرتوی زرین».

مفهوم نامبرده در اساطیر هندواروپایی بیگانه نیست: ایزدبانوی سپیده دم با صورت بازسازی‌شده \*H<sub>a</sub>éusos که در قالب زنی جوان و زیبا مجسم می‌شد، در اصل «دختر آسمان»<sup>۲</sup> و لقب رایجش «درخشان» بود. او همان ušah-/uš- اوستایی است در معنای «سحر، سرخی سحر» که گرچه امروز پنجمین یا آخرین گاه است، اما زمانی نخستین گاه شبانه‌روز و نویددهنده روزی نو بود. هر صبحدم نیایشگران رو به روشنی‌اش دعا و فدیه‌شان را به سوی او تقدیم می‌کردند. در کهن سرزمین مادری آریاییان که چندین ماه از سال را در روشنائی اندک و سرما می‌گذراند، اوشه جایگاه ویژه‌ای داشت. دلیل کاهش پایگاه او در طول زمان، مهاجرت آریاییان به سوی جنوب و بهره‌مندی آسان‌تر و طولانی‌تر از روشنی و گرمای خورشید بود و همین امر نقطه آغاز روز را برای آنان از گاه اوشه‌ین به هاون تغییر داد و بدین ترتیب اوشه پنجمین و آخرین گاه شبانه روز را اشغال کرد (V.13.1). اما حتی امروز نیز ایرانیان چون بسیاری از دیگر مردمان دنیا در تقویم خورشیدی خود آغاز روز را از ثانیه‌ای پس از نیمه شب محاسبه می‌کنند. در اوستا اوشه یکی از نیروهای نیک اهوره مزداست (Yt.14.20; 8.35; 15.55)؛ (Y.50.10, Y.46.3). او زیبا (G.5.5: srīra) و درخشان (V.19.28) توصیف شده است.<sup>۳</sup> آنگاه که هاله سرخ‌فام پرتوی خورشید نمایان می‌شود، آغاز شکوهمند فرمانروایی

۱. نام‌هایی چون ستون (با بسامد ۲ مورد در کشور) یا ستونعلی (۱ مورد) برای مردان و ستون (۳۳۴)، ستون-خاتون (۱)، ستون‌خانم (۱۶)، ستون‌گل (۲)، ستونک (۲)، ستونه (۱۲)، ستونه‌خانم (۱)، و ستونی (۱) برای زنان، همه به پیشینه و تداوم گزینش این واژه در قالب نام خاص اشاره دارند. همچنین نام‌های ستان (۳)، ستان‌خانم (۲)، ستانه (۲) یا ستانی (۲) برای زنان و نه مردان به ثبت رسیده‌اند.

۲. هندواروپایی آغازین: \*dhugh2tēr diwos < ودایی: duhitá divas و یونانی: thygátēr Diós (بوئیه برای آفرودیت، هلن و موزها) (ماتاسویچ، ۲۰۱۰: ۱۰).

۳. نیز نک بندهشن ایرانی (بهار، ۱۳۶۹: ۵۰ (درباره اوشه‌ین گاه و اوشه‌ین مینو)، ۱۰۶ (درباره اوشه‌ین گاه) و ۱۱۴ (... به اوشه‌ین گاه آن فره به ستاره پایه آید و اوشبام آن را بپذیرد ...).

خورشید بر زمین است و اوشه ظهور می‌کند تا روشنی و نظم و پیروزی را در جهان بگستراند. اوست که با درخشش در خانه گسترده می‌شود و برای مردان دلنشین است؛ هموست که با چالاکی در هفت کشور گسترده می‌شود. هر صبح اوشه همه آفریدگان را با خوش‌بینی و امید به زندگی، جنبش و پیشرفت وامی‌دارد. اما با گذر هر روز، هموست که روزی از روزهای زندگی را می‌کاهد و دلیلی است برای تقدیم نیایش ویژه او در اوشه‌مین‌گاه به روان مردگان. اوشه نماد عروج روان فرد در گذشته است<sup>۱</sup> که در سپیده دم چهارمین روز پس از مرگ به دیدار ایزد مهر بر پل چینوت می‌رود (V.19.28).<sup>۲</sup> گاه اوشه زمان انجام آیین‌هایی ویژه نوزایی بود، چرا که روز و روزگاری نوین را وعده می‌داد. در پایان سال و پس از روزهای فروردیگان هنگامی که فروشی‌ها به جهان دیگر باز می‌گشتند، سال نو از اوشه‌مین‌گاه آغاز می‌شد.

برابر ودایی او -Uṣah-/Uṣas «سپیده دم» است. بیست منظومه کهن ریگ ودا به او اختصاص یافته و معمولاً در شمار جمع نامبرده می‌شود. گفته می‌شود که «هیچ شعری به لحاظ زیبایی‌گنایی، ژرفای توصیف ادبی و اشتیاق شاعرانه برابر این اشعار نیست. هیچ نظم و نثر، هیچ نقاشی و هیچ تصویری توان رقابت با این اشعار را ندارد» (کر، ۲۰۱۰: ۱). او را هم «دختر آسمان» و هم «دختر خورشید»<sup>۳</sup> خوانده‌اند. در ریگ ودا او خواهر Bhaga- است. او خواهر اشوین‌ها (Aṣvin) یا همان پرتوهای خورشید و مادر خوانده آتش (Agni)، پسر شب است. «دانا، نیرومند و گنجور» خوانده می‌شود (RV.1.96) (مونیر-ویلیامز، ۱۹۹۷: ۱۱۹-۱۴۸). اوشس دشمنان و تاریکی‌ها را پراکنده، راه را روشن می‌کند؛ او نیکخواه مردمان است؛ جوان است و راد؛ با پخش شیرینی، روشنی خود را در آسمان می‌پراکند (RV.41.5). ایزدبانوی روشنی که پاداش ایندیره به خاطر شکست دادن ورتره/Vritra و وله/Vala است، پیش نمونه «سری/Srī» ایزدبانوی شکوه شاهی در دوران پساودایی قلمداد می‌شود. به اعتقاد گوندا (۱۹۶۹: ۲۰۴) ایزدبانوان روشنی با درخشش خویش بخت (srī) و هدیه می‌بخشند اما خود srī ارتباطی با روشنی ندارد. اینکه ایزدبانوی سپیده‌دم دارای srī است، اعتقادیست هندوایرانی و مفهوم «شکوه» خود در srī نهفته است. هاله نوری که به

۱. برای ارتباط اوشه با گاو و مفهوم عروج روح نک هومباخ، ۱۹۹۱: 134؛ I.89؛ II.18.5.

۲. نیز نک بندهشن ایرانی (بهار، ۱۳۶۹: ۱۲۹ به بعد: درباره چینوت پل و روان درگذشتگان).

۳. و گاه همسر و معشوقه خورشید (رنو، ۱۹۷۱: ۶۲).

صبحدم پیش از برآمدن خورشید رخ می‌نماید، همان است که در طول زمان نماد تقدس دینی و شکوه شاهی شد.

میراث‌داران فرهنگ کهن هندواروپایی حافظ جلوه‌های گوناگون خورشید صبح دم هستند. نام «اَس (Ēōs)» «سپیده دم، طلوع» یونانی و «اُرورا (Aurōra)» ایزدبانوی «سپیده دم» لاتین هر دو به اصلی مشترک در فرهنگ هندواروپایی آغازین برای مفهوم «سپیده دم» از ریشهٔ *auēs-* «درخشیدن (بوئژه هنگام سپیده دم)» باز می‌گردد<sup>۱</sup> (پُگرنی، ۱۹۵۹: ۸۶). در دین هندواروپایی آغازین ایزدبانوی «سپیده دم» با بهار و آغاز سال نو ارتباط داشت، آنگاه که توسط خدایی دیگر (ایندره در دین ودایی و کروئوس یا دیونیزوس در یونان) و با کشتن اژدها از اسارت آزاد می‌شد. در اساطیر یونانی ایزدبانوی *Ēōs* در حالیکه هر سپیده دم درهای بهشت را برای برآمدن خورشید باز می‌کرد، با ساعد یا انگشتان سرخگون (*rhododáktylos*) یا به بیان هومر، زعفرانی (کِرک، ۱۹۹۰: ایلید *viii*: ۱؛ *xxiv*: ۶۵۹) توصیف می‌شد، رنگی که زردگونی و سرخ‌فامی آتش را با هم دارد. بازمانده‌های القاب او را می‌توان در فرهنگ‌های گوناگون یافت، از جمله *vanas* «محبوبیت، آرزو، خواسته» در ریگ ودا برابر «ونوس (*venus*)» لاتین که ارتباط او را با عشق نمایان می‌کند (نک ماتاسویچ، ۲۰۱۰). یکی از عناوین دیگر او در زبان یونانی «پیش‌زودزاده» (*Erigone*) برابر «نو/تازه‌زاد» در ریگ ودا (*RV.61.3*) است. ایزدبانوی «سپیده دم» یونانی بعدها با ماتر ماتوتا (*Māter Mātūta*) یا «مادر صبح» رومیان یکی شد. از آنجا که روشنی با تولد نوزادان پیوسته بود، چرا که زایش نوزادان را در معرض روشنی جهان قرار می‌داد، ماتر ماتوتا با ایزدبانوی یونانی زایش *Eileithyia*<sup>۲</sup> از فرزندان زئوس و هرا همسان قلمداد شد، کسی که هومر از او به عنوان «ایزدبانوی درد زایمان» یاد می‌کند (هاینسورث-کِرک، ۱۹۹۳: ایلید *xi*: ۲۷۰)؛ اما رومیان بعدها او را با «جونو (*Juno*)»، همتای هرای یونانی یکی کردند.<sup>۳</sup>

۱. واژهٔ لاتین *aurum* (PIE.: \*h<sub>2</sub>e-h<sub>2</sub>us-o->) برای «زر» (یا در واقع سرخ‌گون) از همین ریشه است (ملوری-آدمز، ۱۹۹۷: ۱۱۹-۱۴۸؛ پُگرنی، ۱۹۵۹: ۸۶).

۲. *Ilithyia* همان *Eileithyia* یونانی که ظاهراً نامی غیر یونانی و احتمالاً مینوئن است (ویلتز، ۱۹۵۸: ۲۲۱). آیین *Mater Matuta* ویژهٔ زنانی بود که تنها یک بار ازدواج کرده بودند و در آن برای خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها پیش از فرزندان دعا می‌شد.

۳. نک صفحات بعدی.

اینها همه نمایانگر پایگاه بلند این ایزدبانوی نژاده نیک‌چهره است، کسی که در اوستا نیز با عنوان «اوشه زیبا» و در ودا با لقب «اوشسِ والا» ستوده شده است. ویژگی‌های متنوع این ایزدبانو در آیین‌های دینی مختلف از یکدیگر جدا شده، گوناگون جلوه‌گر شده‌اند. شاید بتوان مجموعه کارکردهای او را در دو گروه جای داد: یکی آن که با اجرام آسمانی ارتباط دارد و به معنای «خورشید و سپیده دم و ستاره (بوژه Venus)» است: همان که «پرتو می‌افکند و با روشنی زرگون می‌درخشد» و دیگری آن که با «آتش و فصل گرما» در پیوند است: «آن که می‌سوزد»؛ اما هر دو مورد می‌توانند هم به صورت ایزدبانوی خورشید و هم ایزدبانوی آتش اجاق جلوه‌گری کنند. مردمان نام‌های این موجودات الهی را در قالب عناوین بلند همچون «بانو» و «سرور» برای زنان و مردان عالی‌مقام بکار بردند.

ارتباط اوشه با آتش اجاق و پرتوی خورشید گرامیداشت او را به دورانی بس کهن بازمی‌گرداند. مهار آتش بی‌تردید گامی بسیار مهم در راه تسلط انسان بر طبیعت سخت اطرافش بود. آتش آنچنان بر توانایی‌های انسان افزود که هیچ پدیده دیگری هرگز نمی‌توانست با آن برابری کند؛ اما تا پیش از آن، پایگاه بلند خورشید در شکست تاریکی شب و گرمابخشی مردمان را به کرنش در برابر نیرویش وامی‌داشت. از جمله تأثیرات ژرف مهار آتش بر زندگی انسان، کمک به تسلط بر اضطراب و ترس ناشی از غلبه تاریکی شب بود. روند گسترش کاربرد آتش در جوامع گوناگون بشری هر چه بود، بی‌تردید در مراحل اولیه و آنگاه که آتش در اختیار معدودی از گروه‌های انسانی بود، دارندگانش را در سطحی غیرقابل برابری با دیگران قرار داد. انتقال حس برتری، ترس و احترام بازتاب اجتناب‌ناپذیر تملک آتش بود. شعله آتش در دست فردی که قادر به فروزش آن بود و چهره‌اش در روشنی آن می‌درخشید، وی را در جایگاهی بسیار متفاوت در میان اجتماعش قرار می‌داد، زیرا که نیرویی بی‌مانند در اختیار داشت؛ پدیده‌ای که از سویی با درخشش و حرارت، ابزاری هولناک برای نبرد بود و هر دشمنی را به هراس افکنده، دور می‌کرد و از سویی دارندگانش را گرد هم می‌آورد و بر گرمی فضا و روابط -شان می‌افزود؛ و این دوگانگی در نهاد آتش است:<sup>۱</sup> آتشی که می‌سوزد؛ آتشی که می -

۱. همچنین آتش با دود همراه است، همان پدیده ابرمانند و مه‌انگاره‌ای (nebule) که در برابر آتشی که روشنی می‌بخشد و گستره دید را افزایش می‌دهد، وارونه عمل کرده، دید را کاهش می‌دهد؛ دود هاله‌ای از ابهام پدید می‌آورد و اگر افزایش یابد، حاصلش تاریکی و مرگ است. اما آتش و دود هر دو وهم‌آلودند. در زبان سنسکریت واژه nabhas به معنای «آسمان، ابر، مه، بخار، نم/رطوبت» و برابر اوستایی آن nabah «آسمان، فضا، هوا»، از ریشه

سوزاند. اگر آتش خاموش یا ربوده می‌شد، فر و شکوه دارندگانش از میان می‌رفت و تا زمانی که بازگردانده نمی‌شد، احیا نمی‌گشت. آتش سرمایه‌ای بس ارزشمند بود. هاله نوری که اطراف چهره دارنده آتش نمایان می‌شود، همان نوربست (halo) که گرد خورشید و ماه، دو منبع بزرگ گرما و نور می‌درخشد. همین هاله است که پیش از برآمدن خورشید در آسمان مشرق پدیدار می‌شود و هم در آسمان مغرب ناپدید؛ او اوشه زیباست، هم جایگاه روشنی زرین روز (و روشنی افول‌کننده غروب) و هم ایزدبانوی موکل بر آن.

«زرستون» می‌تواند بازمانده یکی از القاب همین ایزدبانو و کهن نماد خورشید طالع و (جایگاه) آتش اجاق خانواده باشد، کمالینکه گاه ویژه او، اوشه‌مین با خانه و خانواده پیوند داشته است.<sup>۱</sup> «کور شدن اجاق» یا خاموش شدن آن با بی‌فرزندی یکی قلمداد می‌شد، زیرا که پیش‌نمونه هندواروپایی اوشه، نماد باروری و زایش بود. لقب این ایزدبانو در ایران همچون دیگر سرزمین‌ها در طول زمان به عنوان نامی بلند برای زنان خاندان شاهی بکار رفت و ظاهراً همراهی‌اش با «بیستون» اتفاقی نبوده است.<sup>۲</sup>

nab- «خیس کردن، نمناک کردن» است (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۷۶). رطوبت مه و ابر و باران در آسمان آن را با سرمنشاء نمناکی، یعنی آب پیوند داد. نام «بیتون»، خدای دریاها در لاتین همین معنا را در خود دارد: ریشه هندواروپایی آغازین آن نیز ظاهراً به -nebh\* به معنای «خیس کردن، نمناک بودن» بازمی‌گردد (همانجا). در زبان لاتین واژه nebula به معنای «تم، بخار، مه، دود، تبخیر» و مفهوم جانی «تاریکی، ابهام» است (همانجا؛ دو ون، ۲۰۰۸: ۴۰۶). خدایانی که با آتش در ارتباط هستند و از آن طریق با بزرگترین منبع آتشین، یعنی خورشید مرتبط می‌شوند، به نوعی با دود و تاریکی نیز ارتباط داشته، تا حدودی جنبه‌ای ابهام‌آمیز دارند.

۱. nmāniia- [G.5 (Ušahin Gāh).6] (گلدنر، ۱۸۹۶: ۵۹)

۲. در این میان لازم است به واژه «ارتستون» نام دختر کوروش بزرگ که بعدها به همسری داریوش بزرگ درآمد نیز توجه داشت. نام این بانوی پارسی که در الواح باروی تخت جمشید آمده در زبان پارسی باستان به صورت Rta-stūnā\* به معنای «ستون ارته/Rta» بازسازی شده است (ایلامی: Ir-taš-du-na و Ir-da-iš-du-na و یونانی: Ἀρτυστόνη) (نک مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۱۶۹). نزدیکی آوایی دو بخش stāna- و stūnā- شاید تا حدی ابهام‌برانگیز به نظر برسد، اما ریشه مشترک این دو به رفع ابهام یاری می‌کند. واژه stūnā- از ریشه √stū است که خود گونه‌ای از ریشه √stā قلمداد می‌شود. در زبان سنسکریت √stū به نوعی دارای معنای «ضخیم، استوار و قدرتمند بودن» است (نک مونیر-ویلیامز، ۱۹۷۰: ۱۲۶۵؛ √sthū, (f.) sthūnā-). بنابراین، به واقع مانعی برای درک «ستون ارته» (یا «تحت پشتیبانی ارته») به عنوان «جایگاه ارته» وجود ندارد. اگر «بیستون» «جایگاه بغ» است و اگر بغ/خدا از راهی در گیتی ظاهر می‌شود که نهایتاً مسیری را می‌سازد، پس «ستون خدا» بودن با «جایگاه (زمینی ظهور) خدا» بودن تفاوت بنیادی ندارد، کمالینکه واژه پارتی «Bāmistūn» یا «ستون نور» خود نام یک ایزد مانوی است. (دورکین مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۱۰۴: √stūn, √mystwn, √mstwn, b.) با توجه به اینکه واژه sthūnā- در متون سنسکریت برای «مجسمه آهنی» نیز آمده است (نک مونیر-ویلیامز، همان) مجدداً راه به سوی ماده‌ای برای هبوط خدا از آسمان باز می‌شود. نخستین بت‌ها با ماندگاری طولانی صرفاً ستون-

## ۲-۱ - زرستون در نام‌جای‌ها

زرستون را در نام‌جای‌ها نمی‌بینیم (؟)<sup>۱</sup> اما صورت «زرستان» در این کارکرد باقیست: روستایی در دهستان قلعه خواجه از توابع بخش اندیکا شهرستان مسجدسلیمان در استان خوزستان.

## ۲-۲ - زرستون به عنوان نام خاص

هر دو صورت «زرستون» و «زرستان» هر چند محدود اما هنوز به عنوان نام خاص برای زنان زنده‌اند. امروزه ۳ مورد نام «زرستان» در خراسان جنوبی، کهگیلویه و بویر احمد و قزوین، و ۲ مورد «زرستون» در استان همدان و ۱ مورد زراستان در خراسان جنوبی همه برای زنان به ثبت رسیده‌اند. شاید این کمبود را بتوان با نام اصلی این ایزدبانو یا گونه‌ی خلاصه شده «زرستون» یعنی «زری» پر کرد که در این صورت با بسامدی بسیار بالا برای این نام مواجه خواهیم بود.<sup>۲</sup> ولی واژه‌ای دیگر هنوز در ایران به عنوان نام خانوادگی باقیست: «درستان/درستانی»<sup>۳</sup> و این صورت انگیزه‌ایست تا برای یافتن ردپای دیگر از این نام کهن، نگاه را به سوی جنوب ایران بگردانیم.

هایی سنگی بودند که به صورت عمودی بر زمین قرار داده می‌شدند (نک الیاده، ۱۳۷۲: ۲۱۵-۲۲۶) و تنها با گذر زمان تراشیده شده و هر چه بیشتر صورت ملموس، دلخواه و قابل پذیرش از دیدگاه انسانی به خود گرفتند. بنابراین، «ستون ارته» اگر در مرحله‌ای همچون «بام استون» مانوی جایگاهی آسمانی داشته، بعدها بر زمین همان جسمانی‌تری است که ارته در آن متجلی می‌شود.

نام «ارته» همراه با پسوند مکانی «ستان» هنوز در نام شهر «اردستان» در استان اسپهان باقیست. بومیان این شهر را «اردستون/Ardestūn» و «ارستون/Aressūn» نیز می‌خوانند.

۱. گرچه نام‌جای‌ها دارای جزء «زر» (و زرد/زال) در ایران فراوان‌اند، اما نگارنده موفق نشد نمونه‌ای از نام‌جای حاوی «زرستون» بیابد.

۲. «زرین» و «زرین‌دخت» (در کنار سیمین‌دخت) نیز از نام‌های رایج در ایران بوده‌اند. احتمال دارد تمایل ایرانیان به کاربرد صورت خلاصه «زری» برای نام زهرا به همین پیشینه بازگردد. «زری» را در نام‌جای‌ها نیز می‌توان یافت، از جمله: روستاهایی در بیرجند و خوی (پاپلی یزدی، ۱۳۸۸: ۲۹۰).

۳. نام‌جای‌ها حاوی جزء «دار» (که می‌تواند صورت قوی dar باشد) در ایران بسیارند، اما به دلیل همپوشانی آوایی با واژه‌های «دار=درخت» یا «دُر» (و نیز واژه دیگری که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد) باید با آنها با احتیاط فراوان برخورد کرد. از جمله مواردی که شاید بتواند به تداوم گونه‌ی جنوب غربی «dar/در» به معنی «طلا» اشاره داشته باشد، این جزء در نام «درسیم» است. امروزه دو مورد از این نام هر یک برای یک زن و یک مرد موجود است. گرچه دارنگان آن ممکن است به دلیل ناآشنایی با گونه «dar/در» نام خود را «دُرسیم/Dor-Sīm» تلقی کنند، اما وجود شاهدهی مانند «Zar-Sīm/زرسیم» که آن نیز تنها با آمار بسیار محدود یک نام برای مرد و یک نام برای زن باقی مانده است، این شیوه تلفظ را زیر سؤال برده، کفه ترازو را به نفع «دُرسیم/Dar-Sīm» سنگین می‌کند.



## ۲-۳- زرستون/زرستان یا \*darī-stāna/درستون

اگر گونه جنوب‌غربی «زرستان» را به صورت *\*dari-stāna* بازسازی کنیم، طبق قواعد تحول آوایی می‌باید در زبان پارسی نو به شکل «دَرِستان (darestān)»، با گونه گویشی «دَرِستون (darestūn)» نمایان شود.<sup>۱</sup> در این ارتباط سه واژه در متون پارسی کلاسیک هم‌معنا تلقی شده‌اند: (۱) دَرِستان / *darastān*، (۲) گونه دَرِستاران / *darestārān* برای واژه اخیر که نادرست قلمداد شده<sup>۲</sup> و (۳) «دستاران (dastārān)» که صورت درست واژه قبل دانسته شده است.<sup>۴</sup> واژه دوم می‌تواند بین واژه‌های نخست و سوم قرار گیرد، بدین صورت که ظاهراً نزدیکی آوایی بین «دَرِستان» و «دستاران» (پارچه‌ای که به دور سر پیچند) واژه‌ای حاصل جمع آنها را پدید آورده است: *darestārān*. همراه با موارد فوق دو واژه هم‌معنای دیگر نیز ثبت شده‌اند: (۱) «نودارانه» با جزء «دار/dār» یا همان «در/dar» جنوبی برابر «زر/zar» شمالی که زری بوده که در ازای دریافت خبر خوش داده می‌شد.<sup>۵</sup> این واژه می‌باید از صورت پهلوی ساسانی *\*nōg.da/ār.ān.ag* یا «نوزرانه»<sup>۶</sup> ریشه گرفته باشد. (۲) «بغیاز/بغیاذ/بغیاز» با گونه «بغیاز/بغیاذ/بغیاز» یا همان «سروری» (آنچه که مربوط به خداوندگار یا سرور است) که در اصل یعنی «پول(ظاهراً زر)، مزد یا هدیه‌ای که سرور (baga) در مقام بزرگی و

1 . NW: *\*zari-stāna->zaristān* [/zari-stūn]

SW: *\*dari-stāna->daristān* [/dari-stūn]

۲. دَرِستان: «شاگردانه باشد و آن درمی چند است که بعد از اجرت استاد به شاگرد دهند (برهان؛ آندراج). نوداران (اوبهی)». (نک لغت نامه دهخدا)

۳. دَرِستاران: «این صورت کلمه در برهان و دیگر فرهنگ‌ها گویا غلط و صحیح آن دستاران (dastārān) باشد (یادداشت مرحوم دهخدا). و رجوع به دستاران شود». «شاگردانه (برهان). شاگردانه و وجهی که علاوه بر اجرت استاد به شاگرد دهند (ناظم الاطباء). اما کلمه مصحف دستاران است که در برهان و به تبع اودر ناظم الاطباء غلط نقل شده است و صحیح آن دستاران باشد. (یادداشت مرحوم دهخدا). رجوع به دستاران شود. « (نک لغت نامه دهخدا)

۴. دَسْتاران: «اجرت و مزدی باشد که پیش از کار کردن به مزدور دهند (برهان؛ آندراج). پیش مزد. پیش داد. دانش . بُرکة. (تاج العروس ذیل ماده دشن). || شاگردانه. (لغت فرس اسدی؛ برهان؛ آندراج). بغیاز. نوداران. شیرینی. شادبانه. مرحوم دهخدا در یادداشتی با اشاره به بیت فوق می‌نویسد: ظاهراً عطا و بخششی که زیردستان را می‌کرده‌اند آنگاه که بار اول جوانی دستار می‌نهاد، و اسدی در لغت‌نامه به کلمه معنی شاگردانه داده با شاهد فوق، اما بر اساسی نیست || . مَزْدگانی (برهان)». (نک لغت‌نامه دهخدا)

۵. «زری که به آنکه خبر خوش آورد، دهند (رشیدی)» (نک لغت نامه دهخدا)

۶. مانند «نوروزانه» یعنی «منسوب به نوروز» یا همان «عیدی».

سروری به زبردست خود می‌بخشد. «گونه‌های نامبرده حاصل سیر تحول واژه *baga-dāta* «بغ داد(ه)» در معنای «داده/بخشیده شده توسط بغ/سرور» هستند:

بغیاذ *1.\*baga-dāta->bay-δād>bay-yād>bay-yāδ*

2. *bay-yā r* <sup>۱</sup> بغیار

با وجود تفاوت ظاهری، آن گونه که از معانی برمی‌آید، سه واژه نخست به مزدی اشاره داشته‌اند که ظاهراً زمانی به «زر» بوده است، با این تفاوت که یا بعد از اجرت استاد به شاگرد داده می‌شد، یا پیش از کار کردن به مزدور داده می‌شد و یا شاگردانه و وجهی بوده که علاوه بر اجرت استاد به شاگرد می‌دادند. «نودارانه» نیز زری بوده که در ازای خبری خوش داده می‌شد. در این میان «بغیاذ» علاوه بر اینکه با موارد دیگر اشتراک معنایی داشته، شیرینی یا بهای شیرینی‌ای که هنگام پوشیدن جامه نو بخش می‌شده نیز بوده است. واژه «شیرینی» امروزه نیز در بافت فرهنگی ویژه خود با «هدیه، پول، اجرت و دستمزد» برابر است.

همه موارد فوق به روشنی به مفاهیم نو شدن و تازگی و هدیه‌ای که به مناسبت زمان نو و نویدی خوش داده می‌شد، اشاره دارند و دریافت‌کننده مزد هم به نوعی جوان یا مقید بوده است. احتمالاً زمانی در آیینی که برای ایزدبانوی سپیده دم برگزار می‌شد هدایای زرین که نماد حضور او بودند رد و بدل می‌شدند، چراکه ایزدبانوی سپیده دم «سخواستمند» بود و «بخشنده گنج». او «گنجینه‌دار نور» بود. همین هدایا در طول زمان در قالب سکه‌های زر برای شا(د)باش و بعدها پاداش باقی ماندند.

اما «شیرینی» در اصل همان احساس «دلنشینی» بود که با برآمدن آفتاب و گرما همه جهان و وجود انسان‌ها را در برمی‌گرفت و بعدها با «خوراک شیرین و دلپسند» درهم-آمیخت. در اوستای نو این مفهوم با صفت مفعولی *x<sup>v</sup>āsta-* «پخته/cooked» نیک-

۱. تبدیل آوای *d-* پایانی به *r-* در بغیار/بغیاذ نمونه‌های دیگری نیز دارد، از جمله تحول گونه اسفندیار از اسپندیاد:

YAv. *spəntō-δāta-* (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۲۲) *>spand-δād>spand-yād>spand- yā r*

بنیاد این تحول آوایی تبدیل *d* به *δ* و سپس *δ* به *r* در برخی از گویش‌های ایرانی است. در مرحله بعد آوای *l* با *r* جایگزین شده و این تغییر (و نیز بر عکس آن) در گویش‌های ایرانی امری بسیار رایج و شناخته شده است. به نظر نگارنده با توجه به شواهد موجود، احتمال خلط معنایی بین پسوند مکانی -ستان یا -ستان (برای «ستانی» از فعل «ستدن») برای «درستانی» یا «گرفتن زر» بسیار ضعیف است. شاید اگر معنای اخیر برای این واژه درک می‌شد، ابهامات موجود به آسانی پدید نمی‌آمد.

انجام شده/well-done» از ریشه *huad-*\* «دلنشین/الذت بخش شدن/کردن»<sup>۱</sup> بیان می‌شود (نک چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۴۱) و «پختگی و رسیدگی» هر دو به «بهره‌مندی کافی از گرما» اشاره دارند، کماینکه بلوغ و «سرزدن آفتاب و شور و حرارت (نو) جوانی» و نیز همین معنا را افاده می‌کند.<sup>۲</sup>

هر سپیده دم خود زمانی نو بود که با پرتوافشانی زرگون خورشید تجربه می‌شد و ظهورش در حکم دریافت گنجینه نور و برکت به پاداش گذر از تاریکی شب و نیز بهانه- ای برای بخشش هدایای زرین به دیگران قلمداد می‌شد؛ و بزرگترین گاه تجربه نویی و نوزایی، هنگام سپیده دم آغاز سال بود که با دادن بهترین فدیها و هدیه‌ها جشن گرفته می‌شد. بر بنیاد همین پیشینه هنوز در ایران عیدی یا نوروزانه باید پول نو باشد. اگر زرستان شمالی روشنی خورشید طالع زرگون بود، هنگامه‌ای نو را نوید می‌داد و نماد آغازگری و نوزایی و جوانی بود، درستان<sup>۳</sup> جنوبی با همان زرینه‌گی، نویدبخش گاه نو، شادی پیش از برآمدن گاه نو، نوزایی و جوانی و شیرین‌کامی بود.

ایزدبانوی سپیده دم، او که نماد آتش و گرمای پیش از تاریخی بود تا روزگاری که به پایگاه شکوهمند ایزدبانوی سلطنتی دوران تاریخی برسد، راهی دراز پیمود؛ نمودهایش را هر یک به وجودی نو سپرد و خود در همه آنها جاری شد. حتی نگاهی به «جونوی (Juno)» رومی یادآور بخشی از جلوه‌های اوست (برنس، ۲۰۰۷: ۳۸-۴۳):

«جونو» خواهر و همسر ژوپیترا، جوان شهبانوی خدایان، ایزدبانوی ازدواج، باروری و زایش و تجلی خویشکاری همسری و مادری و سامان‌دهنده ناآرامی‌های روابط زناشویی بود. نامش برگرفته از نام ایزدبانوی همتایش در میان اتروسک‌ها به معنی «او که می-بخشد» و یکی از القابش «Lucino» به معنای «روشنی» بود، چرا که با یاری او نوزادان چشم به روشنی این جهان می‌گشودند. به باور مردم او به استخوان‌های کودک

۱ در اوستای گاهانی *hudama-* به معنای «شیرینی/sweetness» از همین ریشه است.

۲ واژه انگلیسی *sweet* به معنای «شیرین» و «دلنشین/pleasant» با واژه اوستایی فوق الذکر هم‌ریشه بوده، هر دو به اصل هندواروپایی آغازین *sueH₂d-*\* «دلنشین/الذت بخش شدن/کردن» باز می‌گردند (چئونگ، ۲۰۰۷: ۱۴۱) و پُگرنی، ۱۹۵۹: ۱۰۳۹-۱۰۴۰ (süß; an etwas Geschmack, 'to make, become savoury') و پُگرنی، ۱۹۵۹: ۱۰۳۹-۱۰۴۰ (süß; an etwas Geschmack, 'to make, become savoury')

{Freude finden}. مفاهیم «درست؛ قابل پذیرش؛ گرامی» برای این واژه تعمیم‌یافته از همین اصل هستند.

۳. به نظر نگارنده با توجه به شواهد موجود، احتمال خلط معنایی بین پسوند مکانی -ستان با -ستان (برای «ستانی» از فعل «ستدن») برای «درستانی» یا «گرفتن زر» بسیار ضعیف است. شاید اگر معنای اخیر برای این واژه درک می‌شد، ابهامات موجود به آسانی پدید نمی‌آمد.

استقرار و نیرو می‌بخشید، استخوانی که ستون تن است.<sup>۱</sup> جونو نیروی فرمانروایی و بیش از هرای یونانی جنبه جنگاوری داشت و مانند همسرش ژوپیتر قادر بود رعد بیافکند. جونو حامی مسائل مالی رومیان و در این نقش ایزدبانوی موکل بر ضرب سکه‌های شاهی بود. عنوان دیگر او «Moneta» به معنای پول در زبان لاتین اشاره دارد. آیین ویژه‌ای در خانه به گرامیداشت آغاز هر ماه به او تقدیم می‌شد.<sup>۲</sup> ماترونالیا (Matronalia) جشنواره اصلی او، در نخستین روز ماه مارس برگزار می‌شد که در تقویم کهن رومی نخستین روز سال بود. در این روز زنان متأهل از شوهران طلب پول می‌کردند تا به او فدییه تقدیم کنند. جشن کوچکتی به نام «نونای کاپروتینای (Nonae Caprotinae)» در روز هفتم ماه جولای برای زنان برده برگزار می‌شد. جنبه مثبت شخصیت این شهبانوی خدایان نمایانگر زنی فرمانرواست که از قدرت خیرخواهانه خود برای حمایت از دیگران استفاده می‌کند.<sup>۳</sup>

### ۳ - نتیجه

«زرستون» همچون «بیستون» زمانی لقبی برای یک موجود الهی با ویژگی‌های اصلی بود که در طول زمان جنبه‌ها و عملکردهای نو یافت؛ اما بواقع شاید او نیز مانند «بیستون» بیش از هر چیز «نماد و بخشنده قدرت، برکت و ثروت» بود. ویژگی‌های نامبرده از جمله بنیادی‌ترین مفاهیم فرهنگی در میان اقوام هندواروپایی آغازین بوده، در طول زمان نیز جایگاه خود را در اندیشه این مردمان و فرزندان‌شان که در نقاط مختلف جهان پراکنده شدند، حفظ کردند. کسی که ایزد بانوی «Zari-/زری» در وجودش جا می‌گرفت می‌توانست Zaristāna\* خوانده شده، از ضمانت پشتیبانی ایزدبانویش برخوردار باشد. برابری نام «زرستون» شمالی در «درستان» جنوبی با حفظ جنبه‌هایی از میراث مشترک کهن، ضرورت نگاه ژرف‌تر به واژگان زبان پارسی و گنجینه گویش‌های متنوع آن و همچنین توجه به مفاهیم درونی آنها را یادآوری می‌کند.

۱. نام این ایزدبانو با yuvan اوستایی به معنای «جوان» از ریشه yu- «طول کشیدن، دوام آوردن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۲۶۴-۱۲۶۵) و در اصل «نیروی حیات و مقاومت» هم‌ریشه است (بنونیست، ۱۹۳۷).

۲. این نکته به آغاز مقطع زمانی نو در تقویم کهن تر قمری اشاره دارد.

۳. در برخی متون کهن رومی (برای مثال نک *Natura Deorum II 66* اثر سیسرو (Cicero) سخنور رومی که در سال ۴۵ پ.م. در سه جلد به نگارش درآمد و موضوع آن خدانشناسی فیلسوفان یونانی و رومی است) نام او با iuvare «یاری کردن، سود رساندن» ارتباط داده شده است.

فهرست نشانه‌های اختصاری:

G.: Gāthā  
RV.: Rig Veda  
V.: Vīdēvdād  
Y.: Yasna  
YAv.: Younger Avesta

منابع

- الیاده، میرچا (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹). فرنبغ دادگی، بندهش، تهران، توس.
- پاپلی یزدی، محمد حسین (۱۳۸۸). فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۷۴). یادگار زریران، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه، تهران، اساطیر.
- Bartholomae, Ch., 1904. *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg.
- Benveniste, É., 1937. "Expression indo-européenne de l'éternité". *Bulletin de la société de linguistique de Paris* 38, 103-112.
- Berens, E.M., 2007. *The Myths and Legends Of Ancient Greece And Rome*. New York, Maynard, Merrill, & Co.
- Cheung, J., 2007. *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden-Boston.
- de Vann, M., 2008. *Etymological Dictionary of Latin and the other Italic Languages*. Leiden-Boston: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Belgium, Prebols.
- Gonda, J., 1969. (2nd Edition). *Aspects of Early Viṣṇusim*. Delhi.
- Geldner, K.F. (ed.), 1896. *Avesta, The Sacred Book of The Parsis*. Stuttgart, Kohlhammer.
- Hainsworth, B.-G.S. Kirk, 1993. *The Iliad: A Commentary: Volume III, Books 9-12*. Cambridge University Press.
- Humbach, H., 1991. *The Gathas of Zarathushtra and the other Old Avestan Texts, Part I, Introduction-Text and Translation*. Heidelberg, Carl Winter. Universitätsverlag.
- Humbach, H., 1991. *The Gathas of Zarathushtra, and the other Old Avestan Texts, Part II: Commentary*. Heidelberg, Carl Winter. Universitätsverlag.
- Kent, R., 1953. *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven-Connecticut, American Oriental Society.
- Kerr, S., 2010. "The Glory of Usha the Divinity of Dawn". This paper is a revised version of serialized articles published from March to May

- 1987 in 'Manashni', the voice of the Australian Zoroastrian Association of NSW, Sydney, Australia.  
[http://www.avesta.org/kerr/Z-THE\\_GLORY\\_OF\\_DAWN.pdf](http://www.avesta.org/kerr/Z-THE_GLORY_OF_DAWN.pdf)
- Kirk, G.S., 1990. *The Iliad: A Commentary: Volume II, Books 5-8*. Cambridge University Press.
- Mallory, J.P.-D.Q. Adams (eds.), 1997. *Encyclopedia of Indo-European Culture*. London-Chicago, Fitzroy Dearborn Publishers.
- Matasović, Ranko., 2010. *A Reader in Comparative Indo-European Religion*. Zagreb.
- Mayrhofer, M., 1973. *Onomastica Persepolitana*. Vienna.
- Monnier-Williams, Sir M., 1970. *A Sanskrit-English Dictionary*. Delhi-Varanasi-Patna, Motilal Banarsidass.
- Pokorny, J., 1959. *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*. Bern und München, Francke Verlag.
- Renou, L., 1971. *Vedic India*. Translated from French by Philip Spratt. Delhi, Indological Book House.
- Willets, R. F., 1958. "Cretan Eileithyia". *The Classical Quarterly* (New Series), vol. 8, issue 3-4, 221-223.